اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد بحثی را که مرحوم شیخ و دیگران اصحاب ما این جا مطرح کردند بحث راجع به موالات بود، بین ایجاب و قبول، بحث هایی که مربوط است به الفاظ عقد بیع، این الفاظ عقد بیع تارة به لحاظ ماده بود، تارة به لحاظ هیئت خود آن بود که مثلا فعل ماضی باشد، مضارع باشد، تارة به لحاظ هیئت ترکیبی ایجاب و قبول بود که در آن هیئت ترکیبی مثلا ایجاب اول باشد قبول بعد باشد، فاصله­ای هم بینشان نشود، تقریبا آنچه که از کلام شیخ و بعدها مثل کلام استاد در می آید، من دیگه غالبا تقریبا کلمات استاد را ارجاع می دهم چون حس می کنم خیلی با آن روحیه­ای که ایشان بعدها پیدا کردند با آن حالت علمیشان خیلی انسجام ندارد، هی بخواهیم بگوییم و هی بگوییم یرد علیه، حال این بحث ها را نداریم، آقایان مراجعه کنند خودش روشن می­شود.**

**خدمتتان عرض کنم که این کلمات را متعرض شدیم و نائینی میگفت باید موالات باشد، مرحوم شیخ قبول کردند موالات عرفی، طبعا شما می دانید که مسئله بیع قبل از این که وارد کلمات مرحوم آقای اصفهانی بشویم عرض کردم بیع چون یک عقدی است که خیلی بین ماها رواج دارد، صغیر، کبیر، بزرگ، کوچک و دهات و شهر إلی آخره، خواهی نخواهی عده زیادی از آن قیودش بر می گردد به ارتکازات مردم، اینها هم یک مقداری در این جا گیر دارند مال همین است یعنی ما نظرمان این است و خوب دقت بکنید هدف ما این است که ما وقتی می­آئیم بیع را به لحاظ حقوقی معانیش را بیان می­کنیم ممکن است آن تسامح عرفی را قبول نکنیم، ممکن است آن تسامح عرفی را یا لا اقل به آن مقداری که عرف دارد مثلا می­گوید آن جا پیش بنگاهی میرویم که خانه بخریم، آن فروشنده می گوید آن خانه را به این قدر فروختم، مشتری می گوید اجازه بدهید من یک نگاهی بکنم بعد بگویم قبلتُ یا این چای را بخورم یا این قلیان را بکشم، خب ممکن است در عرف این مقدار فاصله بیفتد، این غیر از آن است که آن آقا گفت بسم الله الرحمن الرحیم، اللهم صلّ علی محمد و آل محمد، مبارک باشد قبلتُ، این مقدار غیر از این است که یک چایی بخورد، یک چیزی نگاه کند، قلیان بکشد اما در ارتکازات عرفی ممکن است این مقدار فاصله هم قرار بگیرد، چرا؟ چون این خیلی زیاد شده و تقریبا یک بنای عرفی برایش هست که این قبول بشود ولو با این مقدار فاصله­های کم، خوب دقت بکنید آنچه که ما الان در فقه و در قانون می­خواهیم انجام بدهیم در حقیقت این نکته است که آیا به یک مقدار مسلم از تسامح عرفی قبول بکنیم؟ مثلا بگوید سلامٌ علیکم، بسم الله الرحمن الرحیم، آقا خوش آمدید و فلان، بعد بگوید قبلتُ، یا نه بنشیند یک قلیان بکشد و چای بخورد، گاهی ممکن است ده دقیقه، پانزده دقیقه بکشد و بعد قبلتُ بگوید، هست دیگه، اینها متعارفِ عرفی است، چیزی نیست که غیر عرفی باشد یا اصلا بگوییم نه درست است در عرف این که آقایان می­گویند هی موالات عرفی، موالات عرفی، قبول داریم موالات عرفی این است، با صلّی الله علیه و آله و سلم گفتن موالات عرفی به هم نمی­خورد، با الحمدلله گفتن به هم نمی خورد لکن شأن فقه، شان قانون این است که مطلب را دقیق بگوید، به این تسامحات عرفی هم قبول نکند یعنی بگوید اینها تسامحات عرفی است ما این تسامحات عرفی را قبول نداریم، به هیچ نحو نباید فاصله بشود حتی به مثل الحمدلله، مثل خطبه خواندن، اگر زن گفت زوّجتک و لذا هم بعضی­ها شبهه می­کنند که وکیل خطبه بخواند، اگر گفت زوّجتُ موکلک موکلتی آن هم بگوید قبلتُ التزویج لموکلی، این باید این سریعا بگوید فاصله بین اینها، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمدلله و صلّی الله، این هم این مقدار نگوید، این مقدار از فاصله.**

**پس خوب دقت بکنید یک مطلب در این جا یک بحث عرفی است، متاسفانه عرف ما هم یک عرض عریضی دارد، بیاییم قدر متیقن ب گیریم مثلا بگوییم در امر عرفی، می­خواهم بگویم که در این مسئله فقهی چکار می­خواهم بکنم، یک راه دیگر این است که بله ما می­دانیم عرف این کار را می­کند لکن این تسامح عرفی است، ما در قانون چون آثار معینی و تحلیل معینی از قانون داریم در آثار قانونی باید اصلا فاصله نشود حتی با بسم الله و خطبه خواندن، تا آن ایجاب را انجام داد قبول به او بچسبد، نه به حیث این که موالات عرفی باشد، به حیث این که یک واحد حقیقی باشد نه موالات عرفی، دقت بکنید! چون اینها غالبا به این نتیجه رسیدند که موالات عرفی کافی است، دلیل نداریم که مثلا بسم الله الرحمن الرحیم، الحمدلله، یک خطبه مختصری بخواند و صلواتی بر رسول الله و آل رسول الله بفرستد و بعد هم بگوید قبلتُ، یا نه اگر در عرف حساب بکنیم لذا این را دقت بکنید ما در حقیقت بحثی را که در فقه مطرح می­کنیم، در قانون مطرح می­کنیم این است یعنی احاطه فقط به کلمات نیست، احاطه به ریشه­های مطلب هم هست. اولا معلوم شد که ما در این مسئله روایت نداریم، آن روایت واحده زوّجنیها یا رسول الله مشکلاتی دارد چون آن روایت معلوم نیست سهل ساعدی همه قصه را نقل کرده، شاید بعد از این که شد چون آن خودش کار را به رسول الله تفویض کرده بود پیغمبر فرمود زوّجتکها، بعد هم ایشان گفت قبلتُ التزویج، این کلام را سهل ساعدی نقل نکرده و إلا هست یعنی در کلام بوده لذا الان خودِ بنده هم هنوز مصریم یعنی مصر به این معنا هنوز به ذوق من می­آید که این امر ولائی است، این با یک انشای رسول الله چون ولی امر است، ابوا هذه الامة و این ولایت، ولایت جعلی نیست، ولایت بین عامه مومنین نیست، ولایت فقیه نیست، این ولایت الهیه است، در این ولایت الهیه مادام دو طرف قبول کردند و این مطلب را انجام دادند پیغمبر به ولایت الهیه می­تواند صیغه­ای را بخواند، تعبیری را بیاورد که شامل هر دو باشد، هم ایجاب و هم قبول و اما اگر این کار را یک فقیه بخواهد انجام بدهد نمی­تواند، بله رسول الله به عنوان این ولایت می­تواند این کار را انجام بدهد، این هم نظر این حقیر سراپا تقصیر که تا حالا چند مرتبه عرض کردیم.**

**پس بنابراین خوب دقت بکنید این آقایانی که آمدند حل قصه را به موالات عرفی کردند یک: عرف منسجم نیست مرادشان باید یک قدر متیقن از عرف، نه خیلی عرف تسامحی، یک امر عرفی که واضح است موالات به هم نخورده، آن وقت بحث سر این است که آیا به این مقدار کفایت می­کند بعد از نبودنِ دلیل یا وقتی که ما می­آئیم یک تفسیر حقوقی برای بیع می­دهیم واقعا باید به هم بچسبند، واقعا باید موالات باشد چون لفظ موالات که در دلیل لفظی نیامده، این لفظ که در روایت یا آیه­ای که نیامده، ما در این جا دنبال تحقیق معنای عقدیم، تفسیر معنای عقد، آیا آن تفسیری را که ما از عقد می­دهیم آیا آن تفسیر با یک مقدار اخلال در موالات به مقدار یسیر می­سازد؟ مثلا بگوید الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی رسول الله و آله الطیبین الطاهرین، آیا با این مقدار می­سازد یا نه؟ یا باید حتما بلافاصله پشت سرش واقع بشود؟ چرا؟ مثل شبیه روح قانون که ما گفتیم، اصلا عقد یعنی این، یعنی باید این ها یک امر واحد باشند، دو تا بشوند ولو به مثل حمد و خطبه باز هم مضر است.**

**پس بنابراین این از آن جاهایی نیست که ما بگوییم به موالات عرفی برگردیم، لفظ موالات که در روایت نیامده، به عقد عرفی برگردیم، عقد عرفی هم معلوم شد که مختلف است حالا غیر از مختلف بودن، ضابطه ندارد مگر این که بگوییم قدر متیقن در عرف این است یا نه اصلا بگوییم ما عقد را یک تفسیر حقوقی برای عقد داریم، عقد یک تفسیر حقوقی دارد، این تفسیر حقوقی برای عقد اقتضا می­کند مثلا در باب معاهدات این تفسیر حقوقی را نداریم، در باب عهد نداریم مثلا الان ممکن است یک معاهده­ای را مثلا فرض کنید در سازمان ملل من باب مثال، یک کنوانسیونی را قرار بدهند فرض کنید به کشورهای عضو که 195 کشورند بگویند، اینها هم فرض کنید بگویند شما قبول بکنید، بعضی­هایشان بگویند ما به کشور خودمان می­رویم رایزنی می کنیم و بعد قبول می کنیم، ممکن است این بشود، این تعهدات و معاهدات غیر از مسئله­ی عقد است، این نکته فنی است لذا مرحوم نائینی هم سه قسم کرد، ممکن است ما در معاهدات فاصله زمانی را قبول، خود شیخ هم تمایلش به این است که در مثل بیع شاید بشود قبول کرد اما در عقد مشکل دارد.**

**پس ما یک بحث، بحث تعبیر عقد را در قرآن داریم، تعبیر بیع داریم، تعبیر تجارت داریم، یک: آیا سه تعبیر یکی­اند یا نه در این مسئله موالات عقد با آن دو تا فرق دارد.**

**پس ما به دنبال اعطای یک تفسیر حقوقی و قانونی از لفظ عقد و بیع و تجارت که در قرآن کریم وارد شده و آن چه که در سیره به اصطلاح اسلامی بوده، ما هم می گوییم مثلا تفسیری که از عقد و بیع و تجارت که در قرآن کریم وارد شده با آن چه که در سیره اسلامی بوده در مخالفت با، ما مثلا می­گوییم تفسیری که از عقد می­کنیم باید قبول پشت سر او چسبیده بشود، فاصله­ای گذاشته نشود ولو به مثل خطبه یا الحمدلله گفتن که چرا؟ به خاطر این نیست که صدق عقد عرفی بکند بلکه به خاطر این که صدق عقد حقوقی بکند، قانونی بکند، ما یک تفسیری را از عقد ارائه می­دهیم که طبق این تفسیر باید قبول به آن بچسبد، شبیه مطلبی که نائینی گفته، نائینی از باب خلع و لبس فرمودند که بحث فلسفی است در محل اعراض و بحث عَرَض، چطور در حالی که خلعِ مثلا صفت قرمزی می­کند لبس صفت زردی می­کند در یک حال، این جا هم باید همان جور بشود، عرض کردم آن مطلبی که ایشان فرمودند ربطی به فقه ندارد و کاش که نمی­فرمودند و در باب عقد تملیک و تملک است، ربط این تملک و تملیک باهمدیگر است، آنی که در باب عقد است این است، این تملیک و تملک که با هم در عالم اعتبار ربط پیدا می­کنند آیا باید تماما به هم مرتبط باشند تا این عقد محقق بشود یا اگر فاصل مختصری یا حتی فاصل طولانی هم افتاد مضر نیست؟ ممکن است در تسامح عرفی با یک فاصله­ی پنج دقیقه و ده دقیقه اشکال نداشته باشد، بگوید قلیان را می­کشم، صبر کن الان لفظ قبولش را با خصوصیاتی که دارد می­گویم، این قلیان را بکشم شما این قدر فروختید و من هم فکرهایش را کردیم و قرارمان را گذاشتیم، این قلیان را می­کشم و این چایی را می کشم و به شما می گویم این را با این شرایط خریدم یا چنین شد یا چنان شد. این انصافش است، انصافش را اگر بخواهیم شاید در عرف این مقدارها را هم عده­ای تسامح را قبول بکنند.**

**پرسش: جامعه به هم می­ریزد**

**آیت الله مددی: احسنت، حالا جامعه به هم می­ریزد بالاخره این هم یکی از شئون فقیه است برای این که جامعه**

**پرسش: اولا که خیلی هایشان با قرینه حالیه است، مثلا لفظ نیست، می گوید چند؟ اصلا حرف از خرید و فروش نیست، آن هم فکر می­کند اما این جوری جامعه به هم می­ریزد، بالاخره این تسامح­ها در عرف وجود دارد**

**آیت الله مددی: حرف­هایی که ما زدیم برای همین بود، چون شارع آثار مقدسی روی بیع بار کرده، شارع مقدس آثار خاصی را روی بیع بار کرده ما دنبال تحقق این عنوان هستیم ولو در عرف تسامح دارد، ما می­خواهیم تسامحات عرفی را کنار بگذاریم اصلا حقیقت عقد با یک فاصله­ای بین ایجاب و قبول ولو فاصله مختصر قبول می­شود یا نمی­شود**

**پرسش: یعنی شما می­فرمایید با این کاری که در عرف می­کنند جواز تصرف است فقط؟**

**آیت الله مددی: اگر باشد بله اباحه تصرف است فقط و إلا یا بگوییم این بیع فاسدی است، آن وقت المقبوض بالعقد الفاسد**

**پرسش: آن وقت همه بیع­ها می­شود فاسد**

**آیت الله مددی: نه ببینید یک مقدار زیادی بیع­ها به ارتکازات شده، مثل این که پول میگذاریم ونان بر می داریم، ارتکازِ آنجا را قبول کردیم اما جایی که شبهه داریم بله اشکال محفوظ است، به مجرد این که اشکال محفوظ است ما نمی­توانیم دست برداریم.**

**بعد از این مطلب برگردیم به بیانی که مرحوم آقای اصفهانی دارند، ایشان اعتبارِ موالات را به معنای عرفی، موالاتِ عرفی، عرض کردیم لفظ موالات در روایات نبوده که عرفی باشد، لفظ عقد در ادله آمده، لفظ بیع، مگر مراد ایشان این باشد که موالات عرفی باشد به مقداری که عقدِ عرفی صدق بکند، مراد ایشان این باید باشد و إلا موالات دنبال آن نیستیم که صدق بکند.**

**ایشان می­فرماید أن العقد عبارة عن الربط و الوصل، چون ایشان بعضی مطالبش لطیف است حتی­المقدور مقدار زیادی از عبارت ایشان خوانده می شود. و هو فی الامور القارّة بعدم تخلل العدم المقابل للوجود، این ربط باید پیدا بشود در مقابل عدمی که یعنی بعبارة اخری به قول آقایان به وجود بسیط این باید تحقق پیدا بکند در مقابل نیست، در مقابل نیست باید تحقق پیدا بکند، در مقابل نیست هست بشود، به اصطلاح مراد از این هستی است نه استی در فارسی به اصطلاح خودشان.**

**المقابل للوجود القار و فی الامور الغیر القارة کاجزاء الکلام بعدم تخلل العدم المقابل للوجود التدریجی، چیزی که تدریجی باشد در مقابل آن.**

**لا مطلق العدم، کیف و الوجود التدریجی متشابکة مع العدم لتقدم این وجود به اخذ و ترک، این اخذ و ترک شبیه خلع و لبس مرحوم نائینی است، ایشان کلمه عرفی آورده و آن کلمه اصطلاحی آورده خلاف قاعده. اخذ یعنی لُبس و ترک یعنی خلع، خلع و لبس**

**و کل ذلک إنما یکون بین اجزاء موجودٍ واحد قارّا و غیر قار و أمّا، خب این مطلب که روشن است که ربط، ما توضیح دادیم که در باب عقد یک امر بسیط است، ایشان ارتباط گرفته، ما گره خوردن گرفتیم که غیر از ارتباط است، خوب دقت بکنید، میثاق این دو تا را یعنی این تملیک و تملک را به هم وصل کردن، اگر تملیک و تملک به هم مرتبط شدند در مقابل عدم، آن وقت می گوییم هست، این گره ایجاد شد، عقد خودش عقده یعنی گره یعنی این کاملا دو تا باید با هم گره بخورند بلکه چون ما احتمال دادیم آیه مبارکه که ظاهر هم هست میثاق غلیظ در باب نکاح، حالا اگر بگوییم آن اختصاص به نکاح ندارد، اضافه بر میثاق، اضافه بر این که اینها ارتباط دارند این ارتباط باید غلیظ هم باشد، ایشان دیگه اضافه نکردند، اولا در ذهن مبارکشان نبوده، شاید احتمال دادند آن میثاق غلیظ در باب نکاح است، آیه مبارکه میثاق غلیظ در باب نکاح است و لذا ما عرض کردیم اگر بیاییم در حقیقت عقد میثاق غلیظ بگیریم آن وقت میثاق را عهد بگیریم همین می­شود که در بعضی از کتب فقه و کتب ادب، العقد هو العهد الموکد، هو العهد المشدد، یک میثاق غلیظ، خوب دقت بکنید، این را اگر ما روی مفهوم قرآنی می­بردیم خیلی برای ما نتیجه­گیری راحت­تر بود یعنی هم باید میثاق باشد و هم باید غلیظ و محکم باشد، روشن شد؟ از مقدمه به نتیجه رسیدیم یا نه هنوز؟**

**پرسش: میثاقش میشود عقد، حالا که غلیظ است**

**آیت الله مددی: کاملا محکم باشد.**

**پرسش: آن اولیش تعهد می­شود**

**آیت الله مددی: دومیش غلیظ یعنی کاملا**

**آن وقت این میثاق غلیظ را اگر گفتیم حالا چون بعد ایشان شرح می­دهد، اگر گفتیم در وعای اعتبار حساب کردیم اعتبارش به ابراز است، خوب دقت بکنید از همین جا می­خواهم نتیجه بگیریم، حالا که این جا را شروع کردیم تا بعد کلام ایشان را بخوانیم، پس این معنایش این است که ابراز هم باید غلیظ باشد چون میثاق به ابراز است، اگر می­خواهد غلیظ و سفت باشد باید فاصله بینشان نیفتد. با توجه به ظاهر آیه مبارکه بدون این بحث­هایی که آقایان فرمودند اثبات موالات شد، نه وجودِ مقابل عدم و خلع و لبس، هیچ کدام از این کارها را بکار نبردیم، اگر بنا شد میثاق غلیظ، نه میثاق عادی، کاملا محکم و سفت، این معنایش این است که میثاق در ابراز عقد می­شود این در ابراز باید کاملا محکم باشد، این کاملا استحکامش و کاملا غلیظ بودنش و موکد بودنش به ارتباطشان است، هیچ فاصله­ای باید بینشان نیفتد پس این هم یک راه دیگر برای اثبات موالات، نه دنبال کلمه موالات افتادیم یعنی کاملا این ایجاب و قبول باید یکی بشوند تا میثاق غلیظ بشود، پس یک میثاق غلیظ در التزام نفسانی ماست، می­نشینیم اول با هم صحبت می­کنیم این خانه به این مبلغ، قبول می­شود، شرط و شروطمان را می­گذاریم حرف­هایمان را مسلم می­کنیم این کار اول، کار دوم بنا بر این که این انشاء و این میثاق با ابراز است این ابراز هم باید غلیظ باشد، این ابراز غلیظ و این میثاق غلیظ به تعبیر قرآنی در وقتی محقق می­شود که این ها یکی بشوند یعنی به قول آقایان مقام ابراز، به قول مرحوم آقای خوئی و دیگران، مقام ابراز با مقام مُبرَز باید تناسب پیدا بکنند، چطور آنجا اول التزام می­دهیم این را فروختم و حق رجوع نداری، خصوصیات و شرطش این باشد و نباشد، من شرط را قبول ندارم، فرض کنید خرج محضر پای چه کسی، تمام این خصوصیات گفته می­شود، بعد می­گوید خانه را به تو با این شرایط فروختم می­گوید قبلتُ، این مقام ابراز یا ابراز است که مبنای مرحوم آقای اصفهانی هم همین است، آقای خوئی و آقای طباطبائی اینها، یا این ابراز نیست این خودش انشاء است، این خودش ایقاع است، ایقاع اصلا این است، آن چیزی نیست، آن یک بنا و التزام بین طرفین است، آثار مال این ابراز است، این ایقاع است، باید بر این ایقاع میثاق غلیظ صدق بکند، هم در مقام التزام نفسانی غلیظ باید باشد، کاملا محکم باشد و هم در مقام ابراز، اگر این را قبول کردیم موالات لابد منها، اگر این معنا را قبول کردیم و احتیاج به خلع و لبس و عرف و موالات عرفی و اصلا از آن راه ها کلا وارد نشدیم. چون آقایان از راه دیگری رفته بودند، چون به ذهن آقایان فکر می­کنم شاید آن آیه را، البته عرض کردم اگر آیه را بیاورید در ذیلش یک روایتی از امام باقر است که ظاهرش این است که مراد از میثاق غلیظ خود مباشرت جنسی است لکن خب خلاف ظاهر است، خلاف ظاهر است و فتوا هم بر آن نیست.**

**بعد ایشان می­گوید و اما الالتزامان النفسانی القائمان بشخصین أو الکلامان القائمان بشخصین فهما منفصل الوجود قهرا، التزام که منفصل الوجود نیست، از ایشان تعجب است، فلا معنی لاتصالهما این دو تا، إلا عدم تخلل زمانٍ بینهما إما حقیقة أو عرفا، بین التزامین که زمان می­شود اما بین کلامین عرفا می­شود به قول ایشان.**

**و اما البیع و التجارة بما هما بیعٌ و تجارةٌ فلیس مفهومهما کمفهوم العقد مقتضیا للربط و الوصل حتی یجری فیهما البیان المتقدم و دعوی عدم الفرق، این تایید شیخ که این دو تا را با هم فرق گذاشت، لفظ بیع را با لفظ عقد. بعد اشکالات آقایان مثل مرحوم نائینی و دیگران که فرقی بین بیع و عقد نیست**

**و دعوی عدم الفرق ناشئة عن عدم التنبه لملاک الاستدلال، حالا عرض کردم استدلال را یا ملاک استظهار و تحلیل.**

**و التحقیق کما مرّ فیما ذکرناه فی ادلة لزوم المعاطاة أن العهد، عرض کردیم ایشان عهد گفته مراد تعهد است. عبارة عن الالتزام القلبی أو الجعل و القرار المعاملی، و لذا عرض کردیم عهد درجه اضعف از عقد است، هر عقدی عهد توش دارد اما هر عهدی عقد نیست و لذا در بعضی از روایات که آمده اوفوا بالعقود أی العهود اشاره به این است که در حقیقت به خودِ عهد باید وفا کرد ولو به صورت عقد نباید باشد، عقد که به طریق اولی چون عهد مشدد یا موکد است و عرض کردیم ما یک عهد داریم و یک عهده داریم، آن مطلب را اگر فی نفسه دیدیم می­شود عهده، اگر در رابطه با شخص دیدیم می­شود عهد، مثلا من تعهد می­نویسم که یک نامه برایتان بنویسم، آن وقت نکته اساسی در عقد و عهده این است که در ذمه است یعنی به عنوان چیزی است که شخص دارد و لذا عهده ربط دارد با شخصیتِ شخص، مثلا من به عهده می­گیرم که شما امروز بیمارستان بروید اگر خدای نکرده خوب نشدید من دویست میلیارد تومان به شما می­دهم شما را می­فرستم، لذا عهده بدون این که قابلیت باشد قابل قبول نیست، هر کسی نمی­تواند عهده بگیرد، عهده و عهد عبارت از یک عملی را بالاضافة به شخص حساب می­کنند.**

**پرسش: پس این مَهرهایی که می نویسند یعنی اشکال دارد؟**

**آیت الله مددی: اگر به مقداری است که معقول نیست اشکال دارد اما اگر به سختی می­دهد، من یک مورد ازدواج برایم پیش آمد که سال تولد همان شخص را 1367 بود یا 1370 بود، 1370 سکه بهار آزادی، شنیده بودم که متعارف شده اما من یک مورد، من چون خیلی کم عقد جاری می­کنم، یک مورد که عقد جاری کردم مهر سال تولدش بود، به هر حال به اندازه سال تولد سکه قرار داد اما این مقدار فعلا غیرمعقول نیست، نه فعلا، سابقا هم. گفت آتیتم احداهن قنطار، قنطار خودش پوست گاوی که پر از طلا باشد، این از آن کمتر است، این هزار و سیصد سکه از قنطار کمتر است، اگر ما باشیم 1300 سکه از قنطار کمتر است.**

**و إن العقد عبارة عن ربط احد الالتزامین بالآخر، ربط احد القرارین بالآخر، روشن شد؟ پس تعهد یا معاهده یا کنوانسیون یک چیز است، عقد و قرارداد و پروتکل چیز دیگری است. قراردادها چیز دیگری است، ایشان فقط ربط گرفت، ما آمدیم چه عرض کردیم؟ گفتیم اضافه بر ربط این ربط ظاهرش این است که باید شدید باشد، غلیظ باشد، ظاهر آیه مبارکه این است و بعید است مراد خصوصیت عقد نکاح باشد و قد اخذن منکم میثاقا غلیظا مراد از میثاق غلیظ اگر عقد گرفتیم که ظاهرش است آن وقت این را خوب دقت بکنید این قرار که هست این است، بین تملیک و تملکِ کتاب و صد تومان بین طرفین یک ربط مشدد و موکد و غلیظ قرار می­گیرد، این وجود پیدا می کند، این تدریجی الحصول است، به قول ایشان قار الذات است، فحیثیة العهدیة غیر حیثیة العقدیة، درست است، فإن حقیقة العقد هو الربط لا الوصل، بلکه بالاتر از ربط، گره خوردن، اصلا عقد یعنی گره خوردن نه چسباندن، یک دفعه شما ربطش می­دهید مثلا فرض کنید این تسبیح را یا این طناب را روی میخ قرار می­دهید، این وصل است، یک دفعه نه این را به میخ گره می­زنید که اگر کسی هم بکشد کَنده نمی­شود، این را به میخ شما گره می­زنید و لذا مناسب با میثاق غلیظ این است، اگر اینها گره خورد و این گره خوردن محقق شد بین این دو تا گره خورد و لذا هم اصل لزوم است، شما هر چه بخواهید بکشید جدا نمی­شود، اگر گره نبود ممکن است طرف بگوید من عمل نمی­کنم، این اشاره به این است، گره خورده، این میثاق غلیظ است، اگر زن و مرد مثلا عقد نکاح خواندند بعد مرد می­گوید نمی خواهم یا زن می گوید نمی خواهم، نمی شود، این میثاق غلیظ است، یک گره محکمی به همدیگر خوردند، یکی بخواهد بکشد پاره نمی­شود، به هم چسبیده، دقت می­کنید؟ لذا ایشان که ربط می گوید می گوید وصف کافی نیست، ربط، ما آمدیم گفتیم ربط هم کافی نیست، گره باید به هم بخورند، یک گره محکم، این اسمش لزوم است، گفتیم الفاظ ابتدائا در معانی معقولند، در معانی محسوسند بعد وضع استعمال می­شود برای معانی معقول، ابتدائا معانی، معنای محسوس گره، گرهِ سخت که شما بکشید باز نشود، این گره سخت که می­کشید باز نشود اسمش را لزوم گذاشتند، اصالة اللزوم فی العقود، این گره را می­کشیم باز نمی­شود، این معنایش این است که گره سختی خورده، میثاق غلیظ خورده که باز نمی­شود.**

**پرسش: آنهایی که جائز است چه؟**

**آیت الله مددی: آن خودش گره نزده، وصل فقط داده، عهد داده و لذا در حقیقت آن یک نوع عهد است.**

**پرسش: عهد وکالت**

**آیت الله مددی: میگویم یک نوع عهد است.**

**و لذا گرهش به چیست؟ به رضایت آن است، گره زده به رضایت او و لذا از عبارت مرحوم نائینی خواندیم گفت تعبیر عقد از اینها یک نوع تعبیر مجازی است، بد هم نیست، حرف دقیقی است، حرف بدی نیست، به آن عقد می­گوییم در همان جا مثل وصل است، مثل ربط**

**است اما آنی که گره است در همین این جور جاهاست، حالا روشن شد؟**

**بعد ایشان میگوید: و ربط احد الالتزامین القائم بمحله بالالتزام القائم بمحل آخر بلحاظ ورودهما علی امر واحد، این دو تا در امر واحد و هو کون احد المالین بازاء الآخر فی الملکیة مثلا، نه بازاء الآخر نیست، تملیک و تملک است، خلع و لبس هم نیست، اخذ و ترک هم نیست، فوحدة الملتزم به، ملتزم به یعنی آن عقد رابطه شدید بین این دو تا هو الجامع الرابط بین الالتزامین و هذا المعنی من الربط لا یقتضی إلا بقاء الالتزام الاول علی حاله حتی یکون بعد ورود الالتزام الثانی مربوطا به و إلا فحقیقة الربط لا یتحقق بین موجودٍ و معدوم و تخلل زمان طویل أو قصیر اجنبیٌ عما یقتضیها هذا المعنی من الربط و اما ارتباط احد جزئی بالآخر فی مقام السبب، این در مقام التزام بود، در مقام سبب مقام ابراز است و مقام الاثبات فلیس مما بارتباط لفظ بلفظ و کلام بکلام حتی یکون الارتباط مساوقا لاتصال لیوخذ بمقتضاها المتقدم بل مناط العقدیة فی هذا المقام بارتباط مدلول احد الکلامین بالآخر بأن یکون ایجابا و تسبیبا إلی مبادرة خاصة و الآخر قبولا و مطاوعة لذلک التسبیب لا لامر آخر و هذا المعنی من الارتباط بین المدلولین لا یدور مدار عدم تخلل الزمان بین الکلامین المتضمنین بالمدلولین، لذا تخلل زمان اشکال ندارد، تخلل زمان در التزام نمی شود، در التزام نفسی اما در کلام اشکال ندارد.**

**و غایة ما یمکن أن یقال فی تقریب الموالات بین الایجاب و القبول هو أن الایجاب و القبول حیث إنهما قائمان باثرٍ فلهما بنظر العرف جهة وحدة فکأن الواحد قائمٌ باثر واحد، فکان الواحد یعنی کان این دو تا با همدیگر، فلابد من کونهما علی نحوٍ من الاتصال العرفی فکانه کلام واحد بوحدة اتصالیة یقوم باثر واحد، اگر این نکته را گفتیم فلا فرق بین دلیل وفاء بالعقد و دلیل حلیة البیع فإن المدار لیس علی ما یقتضیه عنوان العقد بل علی ما یقتضیه قیام ما هو کالواحد باثر واحد.**

**خب مرحوم نائینی هم حرفش همین است، حالا آخر ایشان قبول کرد که فرقی بین ادله نمی­کند و ما عرض کردیم این توضیحی بود که از کلام، البته مطلب ایشان.**

**پس خلاصه کلام مرحوم آقای اصفهانی را عرض بکنم، چون عرض کردم این آقایان ملتزم هستند که عقد حقیقتا همان التزام نفسانی است، لفظ مقام ابراز است، مقام اثبات است، این اصل این تفکر و در مقام التزام راست است، فاصله نباید بشود، زمان قصیر و طویل هم ندارد اما در مقام اثبات اشکال ندارد، بعد برگشت گفت چون در مقام ثبوت اینها با همدیگر یکی حساب شدند چون یک اثر واحد دارد پس باید در مقام اثبات هم همین طور باشد، برای این که دارای اثر واحدی باشد بین دو کلام، بین ایجاب و قبول فاصله نشود، این خلاصه نظر مبارک ایشان از این راه وارد شدند.**

**طبق این تصوری که ما الان عرض کردیم اولا کرارا و مرارا و تکرارا عرض شد در باب انشاء و در باب عقود این مطلبی را که این آقایان فرمودند به نظر ما کامل نمی­آید، انشاء حقیقتا همان ابراز است، یعنی واقعا این تعبیری که قدما گفتند به ذهن ما همان درست است، ایقاع المعنی بلفظ یقارنه، آنچه که هست آنها یک مقدار تصور است، آنها هیچ اثری ندارد، هیچ آثاری ندارد و لذا در مقام تصور هزاران جور می­شود تصویر بکند، تصورش محدودیت ندارد لکن آنچه که در مقام واقع تاثیر دارد آن است که عقد را در مقام اعتبار و در مقام وجود ایقاعی انشائی اعتباری محقق می­کند همان ابراز است، همان انشاء است، این انشاء آن را ایجاد می­کند، قبل از او ایجاد نشده، آن وقت چون ما کرارا عرض کردیم اگر چیزی را ما تصور کردیم و بنا شد آن را انشاء بکنیم و ایقاع بکنیم لفظی را انتخاب باید بکنیم، دقیقا به اندازه همان ملتزم باشد، به اندازه همان، چرا؟ چون عرض کردیم ایقاع ایجاد معناست، خود معنا را فی ذاته نگاه نمی­کنیم، ما در باب اخبار می­توانیم چون اخبار واقع است، می­تواند اخبار ما اعم باشد و می­تواند اخبار ما اخص باشد، بگوییم آقا اگر تب داشتی نبضت سریع است، درست هم هست، اگر تب داشتی نبضت سریع است لکن انسان تب­دار نبضش سریع است، درست است لکن این معنایش این نیست که نبض سریع فقط مال تب است، این نیست، چرا؟ چون نبض سریع یک امر واقعی است، امر واقعی تابع واقعیت خودش است، ممکن است در بعضی اقسام تب حتی نبض هم سریع نباشد یعنی این مطلب اخص باشد و اعم هم هست، ممکن است خیلی جاها تب نباشد و نبض هم سریع باشد.**

**پرسش: مطلق نیست**

**آیت الله مددی: نه تطابق بین ابراز یعنی بین لفظ و واقع نیست، نکته این است، تطابق بین این دو تا نیست اما اگر گفت اگر روز جمعه مهمان آمد نان بخر، این جا تطابق هست، چون ایقاع است، چون بین نان خریدن و بین چیز دیگری نبود، رابطه نبود، خودش نبود، شما این رابطه را ایجاد کردید، حالا که این رابطه را ایجاد کردید بحث سر همین است چه مقدار ایجاد کردید؟ به آن مقداری که ابراز کردید، می گویید مثلا زید روز جمعه نیامد لکن زید امروز عیالوار است، برایش مهمان آمده، من بروم برایش نان بخر، می گوییم خب او نگفت، حالا میخواهی بخری بخر ولی او نگفت یا روز جمعه دکان­ها بسته است، مثلا جایی که زید هست دکان بسته است زید ماشین هم ندارد، درست است إذا جائک زیدٌ یوم الجمعه فاشتر الخبز لکن من برم خبز برایش بخرم، نان بخرم و به منزل بروم، امکان دارد اما این داخل در جعل نیست، داخل در انشاء نیست، خوب دقت بکنید، اگر آمد گفت من این دارو را از تو به صد تومان می­خرم، خیلی خوب، هدفش هم این بود بدهد بچه­اش بخورد، رفت خانه دید بچه حالش خوب است، بدون دارو خوب است، برگرداند، می­گوید هدفم این بود، گفتی خریدم و من هم فروختم، آن مقداری که ابراز کرد این است، دارو خریدم و دارو فروختم، این ابرازش است، این که بچه بخورد خوب بشود که در آن نبود، در واقع بود اما در ابراز نبود، لذا یکی از نکاتی را که ما در باب انشاء عرض کردیم این است، این که مرحوم آقای اصفهانی گفت واقع با هم ارتباط دارند، واقع تخلل نباید بشود اما در اثبات می­شود، این نکته روشن شد؟ اشکال کلام بر محقق اصفهانی و همچنین آقای خوئی، اینها چون آمدند یک واقعی را فرض کردند، یک لفظی را فرض کردند گاهی آن واقع اضیق، اخس یا اعم از آن مقدارِ ابراز است، ما عرض کردیم در باب انشاء چون این شیء در وعای اعتبار، در وعای وجود اعتباری ایقاعی انشائی می­خواهد محقق بشود این در این مقام باید مناسب با همان مقام نفسانی باشد، مقامی که اعتباری است، چرا؟ سرّش چیست؟ چون وجود ندارد، این که کتاب به ازای صد تومان یک احتمال، میلیون­ها احتمال وجود دارد، کتاب مجانی باشد، به ازای پتو باشد، به ازای دویست تومان و إلی آخره إلی ما شا الله، اعتبارات فراوانی وجود دارد، وقتی قرار گذاشتند با قرار گذاشتن این تحقق پیدا می­کند لکن به مجرد قرار آن آثار بار نمی­شود، آثار بیع بار نمی­شود، وقتی ایقاع شد بار می­شود، خوب دقت کردید؟ لذا اگر می­خواهد این ایقاع درست باشد و واقعا آن امر التزام نفسانی به قول آقایان این بیاید واقعیتِ وجود ایقاعی انشائی اعتباری پیدا بکند آن باید این ابراز مطابق باشد با همان مقداری که در التزام نفسانی بود، با همان مقدار مطابق باشد، نه اخص باشد و نه اعم باشد، این که ایشان فرض کرد در مقام التزام نمی­شود فاصل انداخت، قصیرا أو طویلا، این دو تا التزام باید کاملا به هم چسبیده باشد، التزام به تملیک کتاب و تملک صد تومان، آن هم التزام به تملیک صد تومان و تملک کتاب، این دو تا التزام باید در مقام التزام نفسانی کاملا باشد، بحث ما این است، این که ایشان گفت مقام اثبات، اعتبارات قانونی، اعتبارات حقوقی مقام ثبوت و اثباتشان یکی است، دو تا نیست، اینهایی که گرفتند ابراز اعتبار نفسانی چون می­خواستند مقام ثبوت و اثبات را از هم جدا بکنند پس طبق این تصوری که ما عرض کردیم نه احتیاج به خلق داشتیم، نه لبس داشتیم، با نظر به آیه مبارکه که این میثاق باید غلیظ باشد، آن میثاق غلیظ این طور نیست که در التزام باشد که ایشان قبول کرد، گفت زمان اصلا نمیشود ولو قصیرا اما در مقام اثبات می­شود اگر عرفی باشد. بعد هم ایشان برگشت ملتفت شد، صحیحش روی این مبانی این است چون مقام ابراز باید دقیقا مطابق با مقام مبرَز باشد و آن التزام، همچنان که آن دو تا التزام با هم گره خوردند به حیثی که واحد شدند به تعبیر ایشان، در مقام ابراز هم فقط نکته این است که کلام ذاتا تدریجی است، با قطع نظر از ذاتیت کلام در مقام ابراز و لذا عرض کردیم اگر ما در مقام ابراز گاهی یک علامت داشتیم مثلا یک علامت به علاوه وسطش در دائره، همین علامت که در صفحه کامپیوتر آمد بیع تمام شد، همین علامت، دیگه اینجا تدریجی هم نمی­خواهد، این چون کلام تدریجی است، چون کلام تدریجی است دیگه دنبال عرف نیستیم، اگر تفسیر حقوقی می­خواهیم بدهیم باید کلام ما در مقام ابراز، در مقام ایقاع به قول ما و به تعبیر ایشان ابراز، باید جوری باشد که همان التزام نفسانی، مطابق آن التزام نفسانی باشد، آن التزام چون عقد است و گره خورده این کلام هم باید گره بخورد و لذا به نظر ما اگر ما باشیم و تفسیر حقوقی باید هیچ نحوه فاصله­ای بین ایجاب و قبول نشود تا آن معنایی را که این ها التزام دادند در مقام انشا ایقاعش بکند و وجود ایقاعی اعتباری انشائی پیدا بکند و یا به تعبیر قرآنی اگر بخواهیم برگردیم میثاق غلیظ بشود، این میثاق غلیظ در مقام ابراز به قول آقایان در لفظ هم هست، در کلام هم هست، میثاق غلیظ به این است که این دو میثاق به هم محکم چسبیده باشد، فاصله بیاید حالت غلظتش را از دست می­دهد.**

**و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین**